

#### گزارش

**مسعود پزشکیان** بیست‌وپنجم‌بهمن‌ماه، در جمع نخبگان و فرهیختگان بوشهری از دادن اختیارات بیشتر به‌استانداران جهت تصمیم‌گیری خبر داد. او تنها حق و عدالت را اصل و واقعی دانست و دعوای‌ها حاشیه‌خواند. سخنان او به مذاق خیلی‌ها خوش نیامد و کم‌کم انتقاداتی مبنی بر رفتن به سمت فدرالیسم و پیچیده‌هایی در مورد وجود گه‌های تجزیه‌طلبی از لایه لای سخنان او بیرون کشیده شد. این اما با وفاقی که پزشکیان ماه‌هاست از آن می‌گوید سنجینی ندارد. به‌نظر می‌رسد آنچه رئیس دولت چهاردهم در بوشهر گفت در مسیر توسعه منطقه‌ای که از سازوکارهای دولتمردان اوست، تبیین شده‌بود نه فدرالیسم. به‌همین خاطر برآن شدیم تا طی چند خطی، این دو مفهوم و نقاط افتراق و اتحاد آن‌ها را مرور کنیم.

امنیت ملی به‌عنوان هدف غایی دولت‌ها و ملت‌ها، پدیده‌ای است در گرو الگوهای فضایی توزیع قدرت، شیوه مدیریت سرزمین و سطوح مختلف روابط در جامعه. گذر از حکومت‌های محلی پراکنده و نیاز به وحدت و یکپارچگی سرزمین، دولت واحد را به وجود آورد که تأمین امنیت شهروندان در جغرافیای سیاسی کشورها از مهم‌ترین وظایف آن به‌شمار می‌رود. دولت‌ها برای به ثمر رساندن مفهوم امنیت اهدافی چون حفظ تمامیت ارضی، ثبات سیاسی و رفاه اجتماعی را دنبال می‌کنند. در این میان مفاهیمی چون فدرالیسم و توسعه منطقه‌ای در مباحث حکمرانی و سیاست‌گذاری، به‌عنوان دو رویکرد مهم در اداره کشورها مطرح می‌شوند. هرچند این دو مفهوم در برخی موارد به هم مرتبط هستند، اما تفاوت‌های اساسی در اهداف، سازوکارها و نتایج آن‌ها دیده می‌شود.

#### فدرالیسم به چه معناست؟

فدرالیسم از ریشه لاتین فویدوس (foedus) یا (foederation) به معنای اتحاد، یک مفهوم سیاسی است که در آن گروهی از واحدها (ایالات، استان‌ها و ...) با یکدیگر متحد می‌شوند و یک حکومت مرکزی

#### گزارش

این روزها هرجای کشور می‌رویم، همه دنبال تغییر و در انتظار یک تحول هستند. ذهن همه به قدری مشغول این تحول است که در پی راه حل‌هایی هستند که چطور کیفیت زندگی ما بهتر شود. متون توسعه به ما می‌گوید برای تغییر و تحول دو راه وجود دارد؛ یکی راه جامعه‌محور و یکی هم راه نخبگان محور. ما در دنیا سه کشور داریم که از طریق جامعه عوض شده‌اند؛ انگلستان، آلمان و فرانسه. این سه کشور اروپای غربی به واسطه بارور شدن فرهنگ مدنی و تشکل بخش خصوصی و تجاری طی دو قرن نهایتاً حاکمیت‌ها را مجبور به تغییر کردند. حاکمیت کم‌کم عقب‌نشست و امتیاز داد و جامعه و تصمیم‌گیری‌های جامعه مقدم بر تصمیم‌گیری‌ها، خواسته‌ها و سلاقی حاکمان شد. اما بقیه جهان همه بدون استثنا تحت‌تأثیر نخبگان تغییر کردند، حتی کشور آمریکا. آمریکا توسط حدود ۵۰ نفر که می‌اندیشیدند، متون خوانده بودند و همه تاجر و کارآفرین بودند برایش. در ژاپن تحول از حاکمیت شروع شد. تحول در چین از حاکمیت و نخبگان آغاز شد. اگر آقای چوئن لای نمی‌توانست در اندیشه‌های مائو تغییر ایجاد کند، امروز چین همچنان یک کشور فقیر بالای یک میلیارد نفر بود که در کنار ژاپن قدرتمند و ثروتمند، و کره جنوبی بسیار کوچک، نمی‌توانست در عرصه اقتصاد و سیاست، حضور خود را رقم بزند. تمام کشورهای شرق اروپا، کشورهای مرکزی آمریکای لاتین و آمریکای جنوبی بدون استثنا از طریق دانش، اجتماع و تشخیص نخبگان ابزاری و سیاسی تغییر پیدا کردند. شاید درست هم این باشد که جامعه‌کشور را عوض کند، این مطلوب همه است اما تغییر از طریق جامعه بسیار زمان‌مند است. در سال ۱۸۵۵ در کشور انگلستان، حدود ۶۰۰۰ رمان چاپ‌شده وجود داشت. یعنی، مردم انگلستان در قرن نوزدهم این قدر کتاب می‌خواندند. مردم آگاهی و دانش داشتند و تشخیص می‌دادند که توانستند پارلمان انگلیس را مجبور کنند رویه‌های خود را عوض کند. همین‌طور در آلمان و در کشور بسیار پیچیده فرانسه. اما در بقیه دنیا، مردم آن سطح از آگاهی را نداشتند و نخبگان بودند که تشخیص می‌دادند. در ژاپن حاکمیت بود که در سال ۱۸۶۹ تشخیص داد که کشور باید صنعتی شود. باید به این نکته توجه کرد که راه نخبگان سریع‌تر است و مسئله این نیست که بهترین راه است. نخبگان وقتی تشخیص دهند، مردم را همراه خود می‌کنند. تشخیص آن‌ها از شرایط داخلی و بین‌المللی، این تغییر را ایجاد می‌کند. اگر ما ایرانیان اجازه دهیم که وقایع ما را تغییر دهد - که معمولاً تاریخ ما این‌گونه بوده- خواهیم باخت. سفیر انگستان در ایران نخست‌وزیر ایران را می‌بیند و می‌گوید اعلی‌حضرت باید سوار ماشین شوند، به بندرعباس بروند و از کشور خارج شوند. در کشور ما وقایعی که حوزه اقتصاد و سیاست را تغییر داده بسیار فراوان است و ما همواره نظاره‌گر این تحولات تاریخی ایران بوده‌ایم. اگر می‌خواهیم که خود قائل به تغییر و عامل تغییر باشیم اولاً باید دانش زیادی پیدا کنیم، ثانیاً باید تشکل داشته باشیم. آن سه کشوری که من نام بردم به این دو ویژگی

# فدرالیسم یا توسعه منطقه‌ای؟ مسئله این است

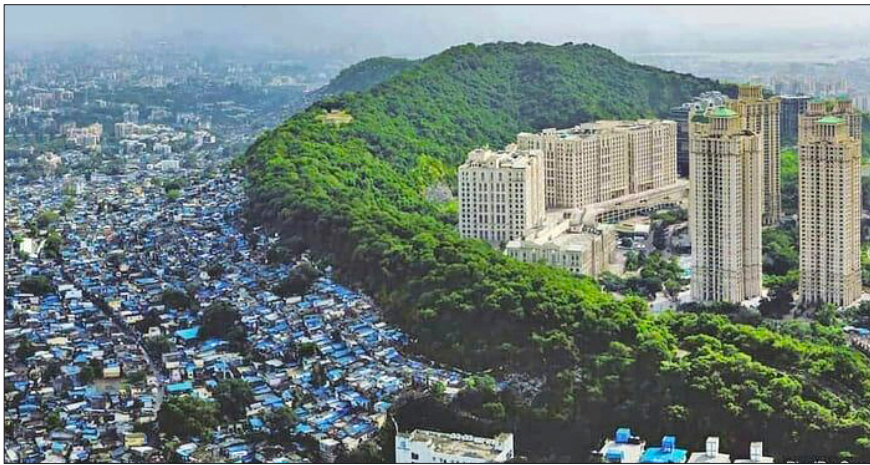


در فدرالیسم وجود قانون اساسی فدرال است که در آن چارچوب قانونی واحدی وجود دارد و حقوق و وظایف هر سطح از حکومت را تعیین می‌کند. از طرفی عدم تمرکز شدید در حکمرانی لازمه فدرالیسم است. در این شرایط، سیاست‌های عمومی می‌توانند متناسب با نیازهای هر منطقه تنظیم شوند.

فدرالیسم هم مانند بسیاری سیستم‌های حکمرانی دیگر مزایا و معایبی دارد که برگزیدن یا کنار گذاشتن آن بر اساس این خصوصیات و تطبیق با اوضاع کشور ممکن می‌شود. افزایش کارایی در اداره مناطق مختلف، تطبیق بهتر سیاست‌ها با نیازهای محلی و جلوگیری از تمرکز بیش از حد قدرت را می‌توان از نقاط برجسته آن دانست. از طرفی امکان ایجاد ناهماهنگی در سیاست‌گذاری ملی و اختلافات میان دولت مرکزی و ایالت‌ها جزو ناهنجاری‌های فدرالیسم به‌شمار می‌رود.

## نقش نخبگان در تغییر جامعه

### گفتاری از محمود سریع القلم در باب عقلانیت و توسعه



می‌کنیم -شاید بیست سال پیش را در نظر بگیریم- این نکته صحت نداشت اما الان با توجه به تحولاتی که در دنیا هست، و با توجه به اطلاعاتی که داریم و تجربه‌ای که کشورها دارند، هیچ کشوری نمی‌تواند رشد و توسعه پیدا کند مگر اینکه با سه قدرت بزرگ جهان رابطه نرمال داشته باشد. بدون رابطه نرمال با این سه قدرت امکان پیشرفت نیست. حالا بین این‌ها یک وجه‌بندی هست. فرض کنید بین چین و روسیه، بین چین و آمریکا، هرکدام از این‌ها بنابر شرایطی که یک کشور در میان کشورها دارد مزایایی دارند. تا زمانی که ما این رابطه را نداشته باشیم نمی‌توانیم از فرصت‌ها و توانمندی‌های این سه قدرت بزرگ بهره‌برداری کنیم. هند با هر سه کشور همکاری می‌کند. از هر سه کشور بهره‌برداری می‌کند و توان مهم بازی اقتصادی و سیاسی را بین سه قطب و قدرت جهان به دست می‌آورد.

مورد بعد ورود به اقتصاد جهانی است. همه جای دنیا در حوزه سیاست یک بخش خاکستری داریم. آمریکا، به‌رغم اینکه یک کشور دموکراتیک است، یک بخش خاکستری دارد و حدود ۲۰ درصد یک بخش خاکستری را در خود حمل می‌کند. منظور من از خاکستری این است که این کشورها یک بخش دارند که سیاست آن پوشیده است. روسیه ۹۰ درصد خاکستری است، چین ۶۰ درصد. خاکستری بودن در ذات سیاست است اما در حوزه اقتصاد کشورها اگر شفاف نباشند رشد نمی‌کنند. کشور سنگاپور در حوزه سیاست تا ۷۰ درصد خاکستری است، اما در حوزه اقتصاد صددرصد شفاف است. مکزیک در هر دو حوزه به سرعت به سمت شفافیت در حال حرکت است. چین کمونیست تقریباً تا ۹۰ درصد طبق دانش و مشاهدات خودم در حوزه اقتصاد شفاف است. ژاپنی‌ها یک قرن پیش تصمیم گرفتند که در حوزه اقتصاد شفاف شوند. کشور هند بیست سال است که تصمیم گرفته در حوز اقتصاد شفاف باشد. به همان تناسبی که شفافیت در اقتصاد هند به وجود آمده، به همان میزان هم مشروعیت داخلی افزایش پیدا کرده و هم اعتبار و احترام جهانی‌اش ارتقا یافته است. ورود به اقتصاد جهانی

## ویژه



atiyeno.ir

### توسعه منطقه‌ای و

### فدرالیسم: تفاوت ماهوی

### و شباهت ظاهری

در بررسی رابطه میان فدرالیسم و توسعه منطقه‌ای، باید توجه داشت که این دو مفهوم اگرچه ممکن است در برخی موارد هم‌پوشانی داشته باشند، اما در اصل اهداف، ابزارها و مکانیسم‌های اجرایی متفاوتی را دنبال می‌کنند. فدرالیسم به‌عنوان یک سیستم حکومتی، بر توزیع قدرت سیاسی و اداری بین دولت مرکزی و دولت‌های محلی متمرکز است، در حالی که توسعه منطقه‌ای بیشتر به عنوان یک استراتژی اقتصادی و اجتماعی برای کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای و بهبود شرایط زندگی در مناطق کمتر توسعه‌یافته تعریف می‌شود. فدرالیسم در کشورهایی مانند ایالات متحده آمریکا، آلمان و کانادا اجرا می‌شود. در این سیستم، قدرت بین دولت مرکزی و دولت‌های ایالتی یا محلی تقسیم می‌شود. هر ایالت یا منطقه دارای اختیارات خاص خود در زمینه‌هایی مانند آموزش، بهداشت، حمل و نقل و حتی قوانین جزایی است. این سیستم به دنبال ایجاد تعادل در قدرت سیاسی و اداری است و به مناطق مختلف این امکان را می‌دهد که بر اساس نیازهای محلی خود تصمیم‌گیری کنند. از سوی دیگر، توسعه منطقه‌ای بیشتر بر جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی متمرکز است. این استراتژی شامل سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها، سیاست‌های حمایتی و مشوق‌های اقتصادی برای کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای است. کشورهایی مانند چین و هند از سیاست‌های توسعه منطقه‌ای برای بهبود شرایط زندگی در مناطق کمتر توسعه‌یافته استفاده می‌کنند. در این کشورها، دولت مرکزی سرمایه‌گذاری‌های کلانی در مناطق کمتر توسعه‌یافته انجام می‌دهد تا شرایط زندگی را بهبود بخشد.

تفاوت‌های کلیدی این دو مفهوم، به صورت تفصیلی، به شرح زیر هستند:

۱. چارچوب حکومتی در مقابل استراتژی توسعه: فدرالیسم یک سیستم حکومتی است که در آن قدرت بین دولت مرکزی و دولت‌های محلی تقسیم می‌شود و به دنبال ایجاد تعادل در قدرت سیاسی و اداری است. در مقابل، توسعه منطقه‌ای یک استراتژی اقتصادی و اجتماعی است که هدف آن کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای و بهبود شرایط زندگی در مناطق کمتر توسعه‌یافته است.

۲. تمرکز بر ساختار سیاسی در مقابل اقتصاد: فدرالیسم بیشتر بر ساختار سیاسی و اداری متمرکز است و شامل قوانین اساسی، توزیع مالیات و تفکیک قدرت‌های اجرایی می‌شود. در حالی که، توسعه منطقه‌ای بر جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی تمرکز دارد و شامل سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها و سیاست‌های حمایتی می‌شود.

۳. قابلیت اجرا در انواع حکومت‌ها: فدرالیسم معمولاً در کشورهای دارای ساختار حکومتی چندسطحی اجرا می‌شود، در حالی که توسعه منطقه‌ای می‌تواند در هر نوع حکومتی، از جمله حکومت‌های متمرکز، مورد استفاده قرار گیرد.

۳.اهداف متفاوت: هدف فدرالیسم ایجاد تعادل در قدرت سیاسی و اداری است، در حالی که توسعه منطقه‌ای به دنبال کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای و بهبود شرایط زندگی در مناطق کمتر توسعه‌یافته است.

#### ایران و چالش‌های توسعه منطقه‌ای

جمهوری اسلامی ایران حکومتی متمرکز است و با وجود تنوع قومیتی فراوان، هرگز به سمت فدرالیسم حرکت نکرده است. حکومت ایران خودمختاری و شیوه خودگردانی فدراتیو را به رسمیت نمی‌شناسد. در ایران، تصمیمات کشوری، قانون‌گذاری و تبیین سیاست‌ها توسط نخبگان سیاسی، که در رأس امور قرار دارند، صورت می‌گیرد. حفظ تمامیت ارضی و یکپارچگی سرزمین، با وجود مناطق مختلف با فرهنگ‌ها، زبان‌ها و رسوم متفاوت، هدف جمهوری اسلامی است که در طول سال‌های پس از انقلاب اسلامی برای تحقق آن تلاش کرده است. با این حال، توسعه نامتوازن، بوروکراسی گسترده اداری، و واگرایی قومی و ناحیه‌ای از جمله چالش‌هایی هستند که ایران با آن‌ها روبرو است. این مسائل اکنون در مرحله هشدار قرار گرفته‌اند و نیازمند راه‌حل‌های فوری هستند. ایران نه به فدرالیسم، بلکه به انسجام و یکپارچگی ارگانیک نیاز دارد تا بتواند راه توسعه پایدار را بیپیماید. همچنین نهادسازی و تقویت و توسعه نهادهای مدنی مسیری است که از طریق آن می‌توان دموکراسی را تمرین و خلأهای موجود را پر کرد. فدرالیسم و توسعه منطقه‌ای دو مفهوم متفاوت هستند که هر کدام اهداف و ابزارهای خاص خود را دارند. فدرالیسم یک سیستم حکومتی است که در آن قدرت بین دولت مرکزی و دولت‌های محلی تقسیم می‌شود، در حالی که توسعه منطقه‌ای یک استراتژی اقتصادی و اجتماعی است که هدف آن کاهش نابرابری‌های منطقه‌ای و بهبود شرایط زندگی در مناطق کمتر توسعه‌یافته است. انتخاب هر یک از این رویکردها بستگی به ساختار سیاسی، شرایط اقتصادی و اهداف کلان توسعه‌ای یک کشور دارد. در نهایت، ایجاد تعادل میان این دو مفهوم می‌تواند منجر به توسعه پایدار و عادلانه‌تر در سطح ملی شود.